

با هفت چرخ کهن

بررسی ساختار روایی هفت پیکر نظامی گنجوی

لیلا مطیعی مهر

۱۳۹۲

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه
۱۱	نظامی
۱۲	هفت پیکر
۱۵	منظر بهرام در تاراج
۱۸	ساختار
۲۱	کلیات
۲۲	تعاریف
۲۳	نظریه‌ی ولادیمیر پروپ
۲۶	نظریه‌ی کلودبرمون
۲۹	نظریه‌ی تودورف
۳۳	فصل اول: ساختار طرح
۳۷	داستان اصلی
۴۲	داستان‌های فرعی
۵۳	فصل دوم: ساختار کلی روایت
۵۶	۱-۲ چکیده
	۲-۲ جهت گیری
۶۳	۳-۲ رخداد
۶۷	۴-۲ ارزیابی
۶۸	نام
۶۹	شغل
۷۰	به کار بردن صفت

۷۳	ارزیابی درونی
۸۱	۵-۲ فرجام
۸۶	۶-۲ نتیجه گیری

فصل سوم: شخصیت پردازی

۹۳	۱-۳ جنبه های پردازش شخصیت بهرام
۹۳	نام
۹۶	کنش
۱۰۰	گفتار
۱۰۱	سبک و جواب
۱۰۲	گفتگو با
۱۰۶	۲-۳ جنبه های پردازش اشخاص در داستان اصلی هفت پیکر
۱۰۶	نعمان
۱۰۹	فتنه
۱۱۵	راست روشن
۱۱۹	متندر
۱۲۱	سمتار و شیده
۱۲۵	سرهنگ
۱۲۹	داور زمین
۱۳۰	شبان
۱۳۱	خاقان چین
۱۳۲	۳-۳ جنبه های پردازش شخصیت در داستانهای هفت پیکر
۱۳۲	ملک سیاه پوشان
۱۳۴	شاه عراق
۱۳۸	نازنین ترک تاز
۱۳۹	کدبانوی سیاه پوش
۱۴۱	مرد قصاب
۱۴۱	خیر و شر
۱۴۴	ماهان
۱۴۹	ملیخا

۱۵۱ بشر پرهیزگار

۱۵۵ یانوی حصاری

۱۵۶ خواجه گنبد سفید

۱۶۱ فصل چهارم: راوی

۱۶۵ ۱- سفر روایی

۱۶۹ فهرست

۱۷۱ فهرست تابع

www.ketab.ir

نخستین نکته در این نوشتار مورد تحقیق و پژوهش قرار گرفته است، ساختار روایی یکی از زیباترین منظومه‌های داستانی ادبیات فارسی است که در اندیشه‌ی داستان‌پرداز نظامی نقش گرفته است. اگرچه بسیاری از شاعران صاحب سبک مانند فردوسی، عطار، سنایی و مولوی در آثار خود به روایتگری پرداخته‌اند اما نظامی در پرداختن به ساختار داستان و عمیق شدن روایت جایگاه ویژه و متفاوتی را به خود اختصاص داده است. محمد علی مولانا جلال‌الدین، داستان‌پرداز عارف ادب فارسی، تعلیم و تعلم را بر داستان‌پردازی ترجیح داده است، در صورتی که وجهه‌ی روایتگری در نظر نظامی اولویت داشته و جایگاه اعراض در سایه داستان‌سرایی قرار می‌گیرند.

نظامی

حکیم جمال‌الدین ابو محمد الیاس بن یوسف بن علی بن مؤید نظامی گنجه‌ای از استادان بزرگ و از طلایه‌داران شعر و ادب فارسی است. عارفی او را «الحکیم الکامل نظامی گنجه» (عوفی، ۱۳۶۱، ص ۱۲۴) نوشته‌ست. تاریخ تولد نظامی سال ولادت او را در حدود سال ۵۳۰ یا نزدیک به آن در یکی از شهرهای مازندران قفقاز و سال درگذشت وی را حدود سال ۶۱۴ ذکر کرده‌اند. مادر نظامی چنانکه خود اشاره کرده است از نژاد کرد بوده و گویا پدر و مادر را در سنین پایین از

دست می دهد. شاعر علاوه بر این از فرزندى به نام محمد وزنى بانام آفاق نیز نام برده است.

«نظامى غير از ديوانى كه عدد ابيات آنرا دولتشاه بيست هزار بيت نوشته و اکنون مقدارى از آن در دست است، كه مرحوم وحيد دستگردى بنام گنجينه گنجوى فراهم آورده و علاوه بر آن هم ابيات كثيرى در جنگ هاى قديم به نظر رسيده، پنج مثنوى مشهور بنام پنج گنج دارد كه آنها را عادتاً خمسه نظامى مى گويند.» (صفحه ۱۳۵، ج ۲، ص ۸۰)

حکومت نظامی گنجی ای چنان زندگی کرد که گویی به این جهان که روح نفع پرست را تمام مظاهر آن دیده می شود، تعلق ندارد، وی تنها جهت امرار معاش در مقدمه معاشه حق خود به مدیحه پرداخته است تا با کمک مستمری آن بتواند در گنج زندگی کند، با این همه، نظامی هرگز خود را تا به حد یک متملق حرفه ای پست نکرد و شاید از این جهت که مدام در زهد و ریاضت و غور و مطالعه سیر می کرد، وسیله ای برای امرار معاش نمی یافت. در اشعار او حکمت و عرفان اسلامی و علوم و تحقیقات حیات انگیز دوشادوش افکار و عقایدی مقتبس از فلسفه یونان مشاهده می شود.

هفت پیکر

هفت^(۱) پیکر یا بهرامنامه چهارمین منظومه نظامی از نظر ریسمانی و یکی از دو شاهکار او (با خسرو و شیرین) از لحاظ کیفیت است. این شعر را در جهت ساختار کلی و روال داستانی می توان بر دو بخش متمایز تقسیم کرد: یکی بخش اول و آخر کتاب درباره رویدادهای مربوط به بهرام پنجم ساسانی از بدو ولادت تا مرگ رازگونه او، که بر پایه ی روایتی تاریخ گونه است، و دیگر بخش میانی که مرکب از هفت حکایت یا از زبان دختران پادشاهان هفت اقلیم (مطابق تقسیمات

قدما) برای بهرام نقل شود. البته با توجه به ویژگی قصه‌های سنتی، که همان مطلق‌گرایی و عدم تعیین زمانی و مکانی است، نباید انتظار داشت که هر حکایت گویای ویژگی‌های اقلیمی، تاریخی و فرهنگی قومی خاص باشد.

هفت پیکر ستایش داد و رفق و نکوهش ستم و بیراهی است. این ویژگی را بارها در این اثر مشاهده می‌کنیم، در نکوهش نعمان از بابت قتل مهندس هنرمند، منار، عملکرد بهرام در خشکسالی، بازجست وزیر ظالم و کفر دانش و... عدل و شجاعت می‌حتی به جانوران. — چنانکه پناه و داددهنده گوران از دست اژدهای گورخوار می‌شود. — بین تاج از میان دو شیر و پیروزی یافتن بر پادشاهی پیر و کاهل و راحت پس از خود مظهري از داد و سروری یافتنی به سزاست. ویژگی مهم دیگری که در هفت پیکر (و نیز سایر منظومه‌های نظامی) دیده می‌شود، تکرار گریزی است. بی‌گمان هیچ شاعری در سراسر پهنه‌ی ادب پارسی تا بدین حد تنوع را جانشین تکرار و تاراج اوصاف و جایگزین یکنواختی نکرده است. این خصیصه را چه از لحاظ گونه‌های داستانی و سنخ‌های شخصیتی و چه از حیث اوصاف و حتی جزئیات تعبیر می‌توان دید، به گونه‌ای که مجموعه آثار وی منشوری با سطوح بی‌نهایت از تالکو آنات و خرافات و جلواتی از اشیاء، جانوران، آدمیان و مکانهاست و چونان پرده‌ای خواب‌گویی و جادویی از شب‌بازی و خیال‌بازی که در آن هر لحظه می‌توان به طیفی تازه از تم‌های نور و سایه و صوت و تصویر نگریست. شاید از این روی است که در اشعار نظامی هیچ تکرار به این صورت راه ندارد و به نظر می‌رسد که شاعر از لحاظ سعی در گریز از تکرار و خلق تازگی و تنوع نه تنها با دیگران که با خود نیز در چالش است و شاید همین جهت است که هفت پیکر از حیث توصیف اماکن و جانوران و نیز سنخ‌های شخصیتی مکمل دیگر منظومه‌های اوست.

هفت پیکر را حکیم نظامی به نام سلطان علاء الدین کرب ارسلان افسنقری منظوم داشته است. افسنقری غلام سلطان ملکشاه سلجوقی بوده و نه تن از فرزندانش در حدود موصل و شامات حکمرانی کرده‌اند و شاید فقط نامه و درخواست فرمانروای پراوازه‌ای چون اتابک علاءالدین که در آن عهد به داد و دهش و جنگجویی و لشکرکشی در بین فرمانروایان عصر ممتاز بود، می‌توانست شاعر گنجی را به نظم قصه تازه‌ای که از عشق و جنگ و شادخواری آکنده بود وادار به بیان اجابت، نظامی داستان بهرام گور را برمی‌گزیند چرا که در آن عشق با رعیت زندگی آمیخته بود و استغراق در لذت وی را از توجه به جنگ و سیاست و حکومت مایل نمی‌آمد. به علاوه استغراق شاه در عشرت و لذت، در کار ملک خللهایی دیده‌ورده به که تدارک آن به آسانی میسر نشد و شاعر، در انتخاب قصه می‌توانست به اتابک بهرام گور فرمانروای آذربایجان هم که عمر را در عشرت و غفلت می‌گذراند، بر سبیل الهام به غیر، درس مناسبی داده باشد. به علاوه، قصه بهرام برای فرمانروای کامجوی، جنگ دوستی مثل علاءالدین کرب ارسلان، فهرمانی مناسب تیز بود و به خوبی می‌توانست پاسخ‌گوی درخواست تفقدآمیزی باشد که یک فرمانروای نام‌آور عصر، از یک شاعر پراوازه زمانه، برای نظم و اهداء قصه منظوم عاشقانه‌یی درخواستی بود. در حقیقت بهرام گور در روایات شایع در افواه عام نمونه کامل شادخواری، هشیاری و دلاوری پادشاهان محسوب می‌شد و پادشاهان عصر، او را به سبب عشرت‌طلبی، جنگ دوستی و به خاطر ذوق شاعریش با نظر تحسین می‌نگریستند و شاعر گنجی پیکری شاعرانه را به قصه او نمی‌یافت که در عین عشرت نمایی، آینه‌ی نقد خود را در بطن غفلت آن پراور مملکت در برابر دیدگان حاکمان عصر قرار دهد که اگرچه مؤلف مرده است اما صدای او در سرتاسر تاریخ زنده است. (رک زرین کوب، ۱۳۷۹، ص ۱۸)

منظر بهرام در تاریخ

وزین بودن نام بهرام^(۲) و حضور مستمر وی در منظومه‌ی هفت پیکر، پژوهشگر را برآن داشت تا تفحصی نیز در باب بهرام پنجم ساسانی داشته باشد. گوشت زرد نمود که گرایش به تفریح و عشرت جویی لازمه‌ی «فرهنگ عیش و نوش» در سرزمین ایران است و در این مورد افسانه‌ها و اسطوره‌های بیشماری می‌توان یافت که در چهارچوب هفت دختر برای یک شاهزاده با نام بهرام شکل گرفته است و البته این قبیل مباحث اسطوره‌شناسی مجال دیگری می‌طلبد و از حوصله‌ی پژوهش خارج است. بنابراین مقدمات به منقولات تاریخی در مورد بهرام می‌پردازیم.

یزدگرد اول پسر خرم بهرام (خرمان) را ولیعهد کرده و به همین مناسبت در سکه‌ای که ضرب نموده، تصویر او را بر آن سوی تصویر خویش نقش زده بود. اما سوءظنی که بر وفق روایات، طبیعت ثانی یزدگرد بود علاقه او را از وی گردانید و منجر به آن شد که تا پسر را به حیره نزد عثمان، پادشاه دست نشانده عرب که در سالهای کودکی هم وی نزد او و در قصر سومر به خدمت پرورش یافته بود بفرستد و به گونه‌ای وی را به آنجا تبعید کند. بدین نحو «مرگام مرگ یزدگرد، بهرام که برادرش شاپور نیز در تیسفون به قتل رسید» بود در مطالبه تخت و تاج موروث خویش از نجبا بیشتر مصمم گردید. جبهه‌ی بزرگان ربار که خسرو نام را به پادشاهی برداشته بود، می‌خواست هرگونه هست اولاد یزدگرد را از سلطنت محروم سازد. اما اتحادیه‌ی آنها در مقابل منذر، امیر حیره یا پدرش، بکان باب مقاومت نیاورد. بهرام همراه با نیرویی قابل ملاحظه از یک دسته اعراب سوخ ساکن حیره و یکدسته سوار سنگین اسلحه‌ی ایرانی که در حیره تحت فرمان بهرام بود، برای بر تخت نشاندن شاهزاده دست پرورده‌ی خویش به تیسفون عزیمت کرد. خسرو هم که دست نشانده و مورد حمایت جماعت نجبا بود خود را

از معرکه کنار کشید و بدین گونه سلطنت بعد از یزدگرد، به رغم مخالفت جبهه بزرگان، به پسرش بهرام رسید؛ بهرام پنجم. قصه‌ای که برحسب آن در اختلاف بین بهرام با بزرگان، تاج سلطنت را در بین دوشیر نهادند و چون بهرام، برخلاف خسرو که از مطالبه تاج و خطر کردن برای آن منصرف شد، شیران را کشت و تاج را بر سر نهاد، ظاهراً به قصد آن جعل شد تا تسلیم شدن شرم‌آور بزرگان کشور را در مقابل یک شیخ عرب و یک دولت پوشالی دست نشانده ی ایران در پرده ی ابهام و دشنام بر وفق روایات، بهرام در قسمتی از سالهای کودکی در حیره نزد مان، پسر منذر، پرورش یافت. وی غیر از مهارت در سواری و تیراندازی در آنجا در قمار و بازی باشکوه خورنق اوقات را به موسیقی و شعر و شکار می‌گذرانید و از تأثیر این تربیت بعد از بیست و یک سالگی در دوران سلطنت نیز شکار دوستی و عشرت‌پرستی قسمتی از اوقات او مشغول می‌داشت. حتی شاعری را هم که گویند به خاطر اشتغال به آن مورد لعنت شدن واقع شد، ادامه داد و بدین گونه نمونه یک پادشاه شادخوار خرم و پر جنب و جوش بی‌بند و بار را عرضه کرد که در تاریخ ایران با تمام این اوصاف نظیری پیدا نکرد. در حقیقت به سبب همین وحشی‌طبعی، چالاکي و بی‌آرامی بی سابقه‌اش بوده که او بهرام گور خواندند و این نام در بین مردمی که نام گرگین و شاهین و گراز و گش و کبک و شهرور از عنوانهای افتخارآمیز بود در حق وی متضمن هیچ گونه قدح و اهانتی نبود. تا لازم آید این شهرت را به خاطر علاقه‌ای که به شکار گور داشت بعد از بهرام منسوب کرده باشند. به احتمال قوی سابقه ی تربیت در نزد امرای حیره او را تا حدی به شیوه ی اعراب بادیه بار آورده بود و همین حالت غیرعادی که در رفتار او آشکارا داشت و از آداب و تشریفات سنگین و پرهیبت و جلال دربار ساسانیان خالی به نظر می‌رسید او را در انتظار عامه محبوبیت خاص بخشید و موضوع افسانه‌های

عامیانه ای ساخت که قسمتی از آنها به قهرمانان خیالی و ناشناخته ی قصه‌های سرگردان مربوط بود.

بهرام گور در خطبه‌ای که در اولین روز جلوس در حضور بزرگان به بیان آورد شونت پدرش را در سلوک با رعیت ناشی از تجاوز آنها از حدود خواند، در واقع این که سیاست خود او بود که در نظر داشت نشان دهد مادام که قوم از گلیم خویش پای را بیرون نهند، از جانب وی ایمن خواهند بود و چون بزرگان برحد خو واقف شدند، بهرام هم در همان حد زمام امور را به دست آنان سپرد و لاجرم به خاطر حسن و رضایتی که آنها در حق وی اظهار می‌کردند، محبوب و مطبوع خاص و عام واقع گشت. (زرین کوب، ۱۳۷۴، صص ۲۰۴-۲۰۲)

برخی از محققین متقدّم بهرام، چنانکه از روایت شاهنامه برمی‌آید، به مرگ طبیعی در گذشته است. قصه‌ای که حسب آن در پی گوری اسب تاخت و در گودالی ناپدید شد، ظاهراً باید به داستان علاقه او به گور و بیابان، از روی آنچه در باب فرجام کار نواده‌اش پیروز نقش می‌شد، جعل شده باشد. علاقه او به شعر و موسیقی، که شاید تا حدی خود آن به سابق تربیت او در نزد اعراب بادیه مربوط باشد، نیز سبب شده است که درباره عشق و به عشق و تفریح مبالغه نمایند. اینکه او لوریان (لولیان) را از هند به ایران جلب کرد و سبب شد تا عامه خلق هم مثل پادشاهان و بزرگان، از طریق سماع این سرودن دوره گرد، از لذتهای موسیقی و شادی‌های زندگی بهره تمام عاید نمایند، ظاهراً باید در همین مبالغه ناشی باشد.

برخی از محققان معاصر از جمله دکتر محمدمعین براین باورند که مرگ بهرام هفت پیکر نظامی، سرگذشت بهرام گور را از زمان تولد تا وفات از منابع تاریخی پارسی و عربی اقتباس کرده و به نظم درآورده است و هفت حکایت دختران که همچون واسطه‌العقدی در میانه آن رشته گرانبها جای دارد، حاصل فریحه خود

شاعر است. «لطف ذوق و نیروی تخیل و قوت قریحه و قدرت ابتکار نظامی در این هفت افسانه است، چه اصول مطالب دیگر هفت پیکر - اعم از جنبه تاریخی یا داستانی - چنانکه خود در مقدمه اشاره کند، مقتبس از دیگران است.» (معین،

۱۳۳۸، ص ۱۴۷)

ساختار

از آنجایی که ساختگرایی، اثر و مؤلف را در پراتز می گذارد تا موضوع واقعی تحقیق، یعنی پیام و مجزا نماید، نه تنها متن بلکه مؤلف را نیز حذف می کند. ساختگرایان به مجزا کردن پیام، تاریخ را نیز حذف می کنند. زیرا ساختارهایی که کشف می شوند یکسانی می مانند (ساختارهای جهانی ذهن بشر) و یا مقاطع دلخواسته ای از یک فراصفت را می یابند. مسائل تاریخی خصلتاً به دگرگونی مربوط می شوند، در حالی که ساختگرایی به منظور مجزا کردن یک نظام، ناگزیر است آنها را کنار بگذارد. رهیافت آنها این است که غیرتاریخی است. لذا آنها نه به لحظه ای تولید متن علاقه دارند و نه به لحظه ای دریافت آن (تفسیرهایی که پس از تولید بر آن تحمیل شده است). «بر اساس نظریه ارتباط یاکوبسن و با توجه به عناصر تشکیل دهنده ی ارتباط ادبی می توان نظریه ها و رویکردهای نقد ادبی را دسته بندی کرد. هر نظریه و گرایش انتقادی، بنابر شرایط و تحت تأثیر زمینه های اجتماعی فرهنگی، ادبی و ... به یکی از عوامیل تخیل در ارتباط و کارکرد آن اهمیت بیشتری می دهد و تأکید و تمرکز بیشتری دارد.» (خلأقی، ۱۳۸۲، ص ۴) برخی نظریه ها، نسبت اثر ادبی را با شخصیت پدید آمده ی آن مورد توجه قرار می دهند و از منظر نویسنده و ذهنیت او به آن می نگرند. نظریه های نقد زندگی نامه ای از این گونه اند. همچنین آن دیدگاه نقد ادبی که نسبت اثر ادبی را با واقعیت بیرونی بررسی می کند بیشتر به زمینه و کارکرد

ارجاعی متن توجه دارد. نقدهای جامع شناختی از این گونه‌اند. سرانجام برخی نظریه‌های ادبی به خود اثر و کارکرد ادبی آن اهمیت می‌دهند. این رویکردها متن ادبی و ویژگی‌های صوری و ساختاری آن را جدا از شرایط تاریخی، اجتماعی، روانشناختی پیدایش و دریافت آن بررسی می‌کنند. موضوع اصلی این رویکرد بررسی و تحلیل عناصر سازنده‌ی متن و مناسبات درونی آنهاست. «این رویکرد بیان می‌کند که تودوروف می‌گوید، در پی پاسخ دادن به این پرسش نیست که متن چه معنایی می‌دهد؛ بلکه در درجه‌ی اول در پی پاسخ دادن به این پرسش است که متن چگونه سازمان می‌دهد» (اخوت، ۱۳۷۱، ص ۲۸) به بیان دیگر روش بررسی ساختاری در پی کشف و بررسی «نشانه‌های اثر ادبی» و ساختارهای صوری آن است که دلالت‌های ادبی را امکان پذیر می‌کند. به واقع بسیاری از مفاهیم و مضامین اجتماعی بیان شده در هفت پیکر، نه در سازه‌های خردی چون عبارت‌ها و جمله‌ها، بلکه در سازه‌های بزرگ‌تر یعنی روایت‌ها و حکایت‌ها و تمثیل‌ها پرورده شده و تبلور یافته است. و گویی ساعر نامیرا قالب واژه و عبارت که بیش تر با داستان می‌اندیشیده است. موضوع این تحقیق، بررسی و تحلیل برجسته‌ترین ویژگی‌های ادبی منظومه هفت پیکر یعنی وجه تاریخی و داستانی است و هدف، تحلیل ویژگی‌های روایی و داستانی هفت پیکر است که البته تاکنون کمتر توجهی بدان نشده است.